

تنهایی زن امروز

فرحناز علیزاده

«متن امروزی دیگر بازنمایی واقعیت محسوب نمی‌شود

بلکه بازتابی است از دنیای درون ذهنیت‌ها»

کریستوفر لاش

دختر خاله ونگوگ نوشته‌ی «فریده خرمی» شامل دوازده داستان کوتاه است. مضمون داستان‌ها مسائل عاطفی - اجتماعی زنان در برابر مردان و جامعه است. مجموعه عمدتاً با نگاهی زنانه به مسائل زنان می‌پردازد. زنانی که گرچه زیر یک سقف و در کنار همسران‌شان به سر می‌برند، اما عاری از هر گونه ارتباط عاطفی و کلامی هستند. تاحدی که نمی‌توانند حتی گزارش کوتاهی از خرید یک

پادری بدهند. (به نظر تو من چه شده

.) زنانی که در اثر کمبود توجه و محبت

همسر به عشق ممنوعه رو می‌آورند .

عشقی که حتی قادر به بازگویی آن

نیستند (آقا عزیز - شیرین - گل‌های

این پیراهن). زنانی که تنها به خاطر

فرزندان‌شان زندگی می‌کنند .

(قند شکن) و به تنهایی بار زندگی را

به دوش می‌کشند (روز زن)

اگر نگاه دقیقی به سیر طبیعی داستان‌ها

داشته باشیم با یک روند زمانی خاص

روبه رو می‌شویم ، به یکسان بودن

کارکتر شخصیت زن که در تمام

داستان‌ها عیناً تکرار شده . زنانی که

حتی قادر به کشتن مرغی نیستند و

از این کار نفرت دارند . « از پاک

کردن مرغ نفرت دارم» (ص ۴۰) ،

داستان قلب مرغ .

« من که سربریدن مرغی را هم نمی‌توانم

تماشا کنم» (ص ۴۹) ، داستان مرغ .



و یکسان بودن کارکتر زن باعث گردیده که مضمون‌ها نیز یکسان گردد و داستان‌ها شرح زندگی زنی باشد که به تنهایی کودک شیرخوارش را بزرگ می‌کند. (روز زن) و با بزرگی فرزند به نگرشی حسرت‌گون نسبت به زندگی می‌رسد. (شیرین) و در انتها خود را در یک مدار بسته می‌بیند. دایره‌ای که انگار دور باطلی از زندگی انسان است.

دیدگاه یازده داستان من راوی (زن) است و تنها داستان آقا عزیز با دیدگاه دانای کل روایت می‌شود. انتخاب دیدگاه من راوی بیانگر دغدغه‌های ذهنی نویسنده با نگاهی مدرن به مسائل عاطفی و اجتماعی زنان است. همان‌طور که می‌دانیم زاویه‌ی دید اول شخص بیانگر حالات روحی و روانی و احساسات فرد می‌باشد. نویسنده در این دیدگاه به راحتی می‌تواند خواننده را از درونیات و علت کنش‌های شخصیت آگاه گرداند. ولی آنچه که در این داستان‌ها به چشم می‌آید خست من راوی از اطلاع‌دهی به خواننده می‌باشد به گونه‌ای که با ابهام و ایجاز مغل خواننده را به گیجی می‌کشاند که واقعا محور معنایی اثر چیست؟ اگر مسئله‌ی اصلی طرح روابط انسانی‌ست تا باعث همزاد پنداری خواننده با شخصیت داستانی شود، پس این همه ایجاز و ابهام چه معنی می‌تواند داشته باشد؟

نکته‌ی قابل تامل دیگر، نگاه ضد مردی‌ست که من راوی نسبت به غیر هم‌جنس خود دارد. این نگاه در اکثر داستان‌ها به چشم می‌آید. در داستان «قلب مرغ» با مردی رو به رو هستیم که حتی حاضر به شنیدن صدای زن‌اش نمی‌باشد. «صدایش سرد بود ... گوشی را گذاشت» (ص ۳۷) در داستان «اجرای آخر» مرد به زن خیانت می‌کند و خون‌سردانه می‌گوید: «تا کی باید تاوان اون امضای نعمتی رو پس بدم» (ص ۴۳)

در خانه‌ی آقا عزیز مرد خانه تنها سفارش جای می‌دهد و آن‌چنان درگیر کتاب و مقاله‌اش است که سر سفره نمی‌آید و حتی هنگام افتادن کابینت آشپزخانه هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد و تنها مرد غریبه است که به کمک زن می‌شتابد. «زن جیغ کوتاهی کشید و با هر دو دست در را نگه داشت. آقا عزیز به کمکش آمد» (ص ۶۵)

در داستان «به نظر تو من چم شده» زن و مرد حتی از یک ارتباط کلامی نیز عاجز می‌باشند و مرد فرصت بازگویی خرید پادری را به زن نمی‌دهد. «باشه بعد، زودتر میوه بیار، ناهار چی داریم؟» (ص ۱۴) و تمام کارها را به دوش زن می‌اندازد و خود سرگرم دوستان‌اش است و تنها داد می‌زند: «بین چی کارت داره خونه رو گذاشته رو سرش» (ص ۱۷) از این دست نگاه منفی به مردان فراوان دیده می‌شود.

در داستان «مرز»، مرز بین خواب و بیداری یک زن روایت می‌شود. زن که در روزنامه کار می‌کند با خواندن خبر قتل مردی توسط زن‌اش انگیزه‌ی نوشتن گزارشی از بیمارستان زنان در او برانگیخته می‌شود. کنشی که با مخالفت همسر و فرزند و حتی ماموران بیمارستان رو به رو شده و بی‌نتیجه می‌ماند. زن در کشمکش درونی دچار توهم می‌شود و خود را به جای شخصیت زن قاتل قرار می‌دهد، به گونه‌ای که در توهم مرتکب قتل پسرش می‌شود. در حالی که پسر و همسر در خواب ناز قرار دارند و تنها او و همکارش که همسایه‌شان نیز هست دچار کلافگی و بی‌خوابی می‌شوند.

آنچه که در این داستان بیش از همه خواننده را دچار یاس می‌کند تعلیق کاذبی‌ست که گرفتار

آن گردیده. گویی رو دست می‌خورد وقتی متوجه می‌شود همه کنش‌های راوی در خواب اتفاق افتاده است. «وقتی که بیدار می‌شوم تمام جزئیات جلو چشمم است» (ص ۵۱). به اعتقاد من اگر داستان با این جمله تمام می‌شد «برگشتم و نگاه کردم، پسرم بود» کار جالب‌تر و در خور اعتنا می‌بود.

نکته‌ی دیگر ایدئولوژی حاکمی‌ست که بر متن سیطره دارد و آن نگاه من راوی نسبت به مردانی‌ست که به کار و علائق زنان بی‌اعتنا هستند و گاه حتی هتک حرمت کرده و دست روی زن بلند می‌کنند.

«ورم پلک‌هاش هم خوابیده بود و زخم روی گردنش داشت جوش می‌خورد» (ص ۴۶)

«به پسرم می‌گویم دلم نمی‌خواهد تو هم بعدها از این جور مردها شوی مثل شوهر خانم شادمان» (ص ۵۱)

در داستان «شیرین» که با یک نگاه نوستالژیکی و حسرت بار نسبت به گذشته بیان می‌شود. داستان پسری‌ست که با عشق ممنوعه‌ای رو به روست. او در چهره‌ی دیگران تنها رخ یار را جستجو می‌کند و تنها گفته‌های شیرین و قولی که از او گرفته برایش مهم است. او باید به گفته‌ی مادرش این عشق را فراموش کند.

«می‌دونی که بی‌فایده‌ست، اون دواي تلخ رو زودتر سربکش و خودتو خلاص کن» (ص ۵۵)

کاری که گویا مادر قبلاً انجام داده. «نمی‌دونی چقدر سخته که به عمر با به حسرت زندگی کنی» (ص ۵۶) و در مقابل پسر که آرزوی یکبار در آغوش گرفتن شیرین را دارد و می‌گوید: «ای کاش فقط یک بار» (ص ۵۶) مادر همان کلمه را تکرار می‌کند. نویسنده در این قسمت به خوبی از فن «ای رونی» استفاده می‌کند. (درفن ای رونی شخصیت کنشی انجام می‌دهد و یا دیالوگی می‌گوید که طرف مقابل به عمق مطلب نمی‌رسد، اما خواننده به خوبی متوجه‌ی منظور شخصیت کنش‌گر می‌شود) گرچه که مادر فقط جمله‌ی پسر را تکرار می‌کند اما بر خواننده آشکار است که او نیز عشق ممنوعه‌ای را پشت سر گذاشته است.

در داستان «جرای آخر» راوی از زندگی دوستش مریم می‌گوید که نگران آینده و روابط زناشویی‌اش است. راوی که گویا از طرفی دوست نزدیک مریم است از طرف دیگر دوست و رفیق شوهر او نیز هست. او با مرد سر چهارراه قرارداد و وقتی به آن‌جا می‌رسد از سوار شدن به خودرو امتناع کرده و می‌گوید: «وقتشه به همه چیز فکر کنم!» دیالوگی که حتی برای خودش نیز مایه‌ی تعجب است. او تغییر رفتارش را تنها در یک جمله خلاصه می‌کند «داره داغون می‌شه، ندیدیش» (ص ۴۳)

تحول ناگهانی راوی در این داستان به پایان آن لطمه وارد کرده، ثنواردو پیشاب اعتقاد دارد برای تحول هر شخصیتی باید این امکانات وجود داشته باشد. به خود فرو رفتن، دنبال راه‌حل گشتن، به نتیجه رسیدن و متحول شدن. به عبارت ساده‌تر تحول شخصیت ملزم به زمان لازم و پیش‌زمینه‌ی کافی‌ست. در این داستان برای تغییر رفتار و روحیه‌ی زن پس‌زمینه‌ی مناسبی چه از لحاظ زمانی

و چه از لحاظ فکری مشاهده نمی‌شود. و ما از درونیات و حس و حال من راوی بی‌اطلاع هستیم که خود این امر باعث باورناپذیری کنش او می‌گردد. آیا زنی که به خود اجازه‌ی ورود به حریم خصوصی زندگی زناشویی زوجی را می‌دهد. از داغون شدن زندگی زوج بی‌اطلاع است؟ در داستان «گل‌های این پیراهن» با عشق ممنوعه‌ی زنی مواجه هستیم که شوهرش را از دست داده و حالا عاشق معلم تار دخترانش گردیده. او هیچ‌گاه به مرد ابرازعلاقه نمی‌کند چرا که فکر می‌کند از مرد سهمی ندارد «تو هیچ سهمی از او نداری» (ص ۳۰)

او که خود در کودکی از محبت پدر محروم بوده؛ دوست ندارد وارد حریم زندگی مرد شود و محبت پدری را از کودکی بگیرد. برای همین عشقش را تنها در دل نگاه می‌دارد، تا بار دیگر مادری به کودکش نگوید.

«تو بغل اون زنبکه‌ست. خیلی دلت تنگ شده برو درش بیار» (ص ۳۴)

راوی بهانه‌ی نوشتن یادداشت‌های روزانه‌اش را، خیرمرگی که شوهر در خواب به او داده بیان می‌کند. او منتظر مرگش در چهل و شش سالگی‌اش است. یادداشت‌ها را می‌نویسد تا بعد توسط خواهرش به معلم داده شود تا معلم بداند که او از داشتن این حس پشیمان نبوده نیست.

«بدون تجربه‌ی این احساس چطور می‌توانستم ادعا کنم که زنده بوده‌ام؟» (ص ۳۵)

آنچه که باورپذیر نمی‌نماید حس مرگ‌طلبی راوی است. چرا باید راوی تنها به دلیل دیدن خوابی بدون استناد پزشکی و منطقی شروع به نوشتن یادداشت‌ها بکند؟ و تا این حد به مرگ خود در چهل و شش سالگی ایمان بیاورد؟ آیا بهتر نمی‌بود نویسنده تمهید هنری بهتری برای این کنش شخصیت در نظر می‌گرفت تا به باورپذیری آن کمک می‌کرد؟

میلان کوندرا می‌گوید: «تنها سعی دارم خواننده را به سطح دیگری از دانستن برسانم. آن‌گونه بعد از خواندن روابط انسانی، جهان پیرامون خود را به گونه‌ای دیگر ببیند.

وظیفه‌ی داستان اعلام واقعیت نیست بلکه برانگیختن پرسش است.»

به امید کارهای بهتر از فریده خرمی که پرسشی از هستی را در ذهن خواننده متبادر کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال چاپ مع علوم انسانی

پانویس :

۱) دختر خاله و نگوگ / فریده خرمی / نشر ققنوس / چاپ اول، ۱۳۸۵

۲) درس‌هایی درباره‌ی داستان‌نویسی / لئوناردو بیشاب / ترجمه‌ی محسن سلیمانی

۳) گفت‌وای نقد / دکتر حسین پاینده

۴) میلان کوندرا / ادبیات و فلسفه / شماره ۶۵

